



آن «سه کنج» دارالاجابه من بود

✚ جاهای زیادی پا گذاشته بودم: صحن ها و رواق هایی که از بست های مختلف حرم می توانستم به آن ها وارد شوم. همه زیبا و شگفت انگیز بودند. سرک می کشیدم و می گذشتم. گاه هم چند دقیقه ای می نشستم اما دلم راضی نمی شد. گوش می دادم به حرف دلم. هر جا که حال بهتری پیدا می کردم، می نشستم و دلم را رها می کردم. هر بار در یک نقطه آرام می گرفتم.

اما آنجا پابندم کرد. نگذاشت مرتبه بعد و مرتبه های بعد، دنبال جاهای دیگر بروم. آن نقطه را که دیدم زمین گیر شدم: توی زیرزمین، قسمت خانم ها، توی آن سه کنج. دور از هیاهوی نزدیک ضریح بود. همه دوروبری ها زن بودند. سمت راستم در ورودی رواق بود و آنجا حکم یک نقطه عبوری را داشت. برای همین، معمولا دور و برم کسی نمی نشست. فرش نداشت. فرش ها دوسه متری جلوتر پهن شده بودند. نگاه کسی رویم بند نمی شد و من همین را می خواستم. می خواستم بین انبوه آدم ها دیده نشوم. سر به کار خودم داشته باشم. می خزیدم آن گوشه. تابستان ها که گرم بود، سنگ مرمر فرشم می شد اما زمستان ها که سرمای کف زمین اذیتم می کرد، کاپشنم را در سه کنج پهن می کردم و رویش می نشستم.

زن ها از جلو چشمم عبور می کردند تا برسند به ضریحی که در همان طبقه پایین و جلوتر بود، اما راستش حال من آنجا بیشتر خوش بود. سمت چپم، در فاصله نه چندان دوری، دو ردیف پله دیده می شد که از رواق هم کف به پایین راه می کشید، پله های مرمری که با قالی فرش شده بودند. زائر ها را تماشا می کردم که خرامان خرامان از آن پله ها پایین می آمدند و سقف بالای سرم، با آینه کاری ها چه زیبا و باشکوه بود. در آن نقطه باید این طور سلام می گفتم: السلام علیک یا سلطان، علی بن موسی الرضا^(ع).

آنجا برایم روشن تر از بقیه حرم بود. نامش دارالاجابه بود و دل من را هم اجابت کرده بود. معدود دفعاتی پیش آمده بود که رفته بودم و کسی جای من نشسته بود، «جای من!» خود خواه بودم که آنجا را مال خودم می دانستم، آن قدر خود خواه که همان نزدیکی کمین می کردم تا طرف بلند شود و برود و من سر جایم بروم. با زمین آنجا اخت شده بودم. پیشانی ام روی سردی اش که می نشست، خودم را کوچک حس می کردم، آن قدر که توان برخاستن نداشتم مگر که خدا می خواست. همه حرم با آن وسعتش برای من در همان کنج خلاصه می شد: در دارالاجابه، زیر روضه منوره.

چند روز پیش پای حرف های کسی نشسته بودم که در خیابان اندر زگو، در مغازه اش در داخل یک بازار سر پوشیده به زائران خدمت می کرد. کارش این بود که برای زائران، جای اسکانی در این شهر فراهم می کرد. حرم برای او تا آنجا تا آن بازار در خیابان اندر زگو امتداد یافته بود. او خادم حرم بود و حرم برای او همان جا بود.

حرف هایش را که شنیدم، با خودم گفتم: خدا را چه دیدی؟ شاید حرم برای یک نفر تا آن سوی دنیا امتداد یافته باشد. شاید کسی از دورها، خیلی دورها دارالاجابه خودش را پیدا کرده باشد و با سلطان از همان جا حرف بزند.

با همه این ها دارالاجابه من هنوز همان سه کنج است. حالا اسم آن رواق تغییر کرده و شده است رواق حضرت معصومه^(ع) و حسرت من از این است که درش به روی من و بقیه بسته شده. آنجا مدتی آسایشگاه خدام کفش داری شده بود و حالا به علت برخی تعمیرات، هنوز بسته است. گاهی می روم پشت در می ایستم تا کمترین فاصله را با آن سه کنج داشته باشم. آن خانم خادم با چوب پرش اشاره می کند که ورود ممنوع است و من از خودم می پرسم: آیا آن سه کنج هم دلش برای من تنگ شده است؟



شهربانو

۲۳ شهریور
۱۴۰۱
۶ دی‌ماه ۱۴۴۳ شماره ۳۸۱

(۲)



عکس: ترنینی است

دکتر محدثه جزایی
دکتری علوم سیاسی

(آفاق)

شهر مشهد و درنگی بر یک ادعای واهی

ابعاد فرهنگی حضور زنان در جوامع چند فرهنگی از مهم ترین مؤلفه های تغییر و تحول جوامع است. فرهنگ پدیده ای متحول و پویاست که باورها و ارزش های اجتماعی نقش مهمی در تغییر آن دارد و در این زمینه در همه جوامع زنان نقش مهمی دارند. به ویژه در شهرهای زائر پذیر و مذهبی که می توانند تلاقیگاه فرهنگ ها و افراد متفاوتی باشد که هر کدام از آن ها حمل کننده ارزش ها و باورهای اجتماعی متفاوتی هستند.

درست است که شهرهای زیارتی و مقاصد گردشگری، همان طور که مزایا و فرصت های زیادی را برای زنان از منظر اقتصادی و فرهنگی به وجود می آورند، باید حل مشکلات نیز دارای اولویت باشد. آسیب ایجاد یک فضای ناامن بیش از همه دامن زنان را می گیرد که می تواند به عنوان مهم ترین مانع فعالیت های اقتصادی و فرهنگی آن ها به شمار رود. البته در صورت وجود نهادهای قدرتمند قانون گذاری که پیش از مجازات به وضع قوانین بازدارنده پرداخته باشند و هم چنین رصد فعالیت های شهری و استفاده از نیروهای مدنی و انتظامی در شهرهای مذهبی، می توان با این محدودیت ها و موانع مقابله کرد. همان طور که تا امروز این اقدامات قانونی صورت گرفته است و امروزه شاهد مسافرت ها و تورهای گردشگری مختص زنان به مقصد مشهد هستیم که بدون هیچ گونه مشکلی به زیارت و مسافرت در این شهر می پردازند. در نهایت، باید به این نکته توجه کرد که آسیب و ناهنجاری اجتماعی در همه شهرهای بزرگ و کوچک رخ می دهد. دلایل فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی روانی متفاوتی برای هر کدام از این آسیب ها می توان در نظر آورد. اما ارتباط یک بزه اجتماعی با ویژگی های یک شهر یا بدتر از آن پیوند میان روحیات قدسی یک شهر با چنین رفتارهای ناهنجاری، استدلال و باوری است که از لانه عنکبوت نیز سست تر است.

✚ مشهد، به عنوان یک شهر زیارتی و مقدس، که مورد توجه زائران و مسافران از گوشه و کنار کشور و جهان است، یک بار دیگر بر سر زبان ها افتاده است. این بار نه به واسطه جغرافیای ملکوتی و قدسی این شهر، بلکه به واسطه یک جنایت هولناک که نزدیک به دو دهه پیش در مشهد رخ داده بود. هم اکنون در عصری زندگی می کنیم که بیش از همیشه، تبلیغات و رسانه ها می توانند هویت شهری و جنبه های مثبت و منفی یک مکان را برجسته یا مخدوش کنند. هر مکان جغرافیایی، به ویژه اگر مرکز توجه مسافران و گردشگران باشد، می تواند از این ابزارها به صورت بهینه برای جلب توجه مخاطبان، که می توانند به رونق اقتصادی و غنای فرهنگی یک شهر بیفزایند بهره گیرد.

اما اتفاقی که رخ داده در جهت عکس، تلاش برای ایجاد ارتباط میان رویدادها و اتفاق هایی است که می تواند آثار زیان بار فرهنگی و حتی سیاسی داشته باشد. کاملا طبیعی است که کلان شهرها بیش از شهرهای کوچک در معرض مزایا و معایب زندگی شهری هستند، نرخ جرم و جنایت و بزه کاری اجتماعی، انواع و اقسام آسیب های فرهنگی و اجتماعی مانند میزان امکانات در دسترس شهری و تسهیلات اقتصادی و اجتماعی یک زندگی آسان، در شهرهای بزرگ به صورت هم زمان بالاست. شاید بتوان این مسئله را پیامد اجتناب ناپذیر زندگی در شهرهای بزرگ دانست. اما نکته غم انگیز ماجرا آنجاست که در نگاهی یک سونگرا نه و جانب دارانه، تنها به نقاط کور و سیاه، رخداد های منفی و تیره و در واقع آن بخش تاریک زندگی شهری بنگریم و تالو نور یک آستان قدسی را که بر زندگی مجاوران و زائران این شهر سایه افکنده است از یادها محو کنیم. شاید بتوان گفت زبان های این نگاه یک جانبه گرا بسیار مخرب است. واقعیت این است که در چنین نگاه هایی، همیشه زنان جایگاه محوری دارند. به همین دلیل، می توان گفت توجه به